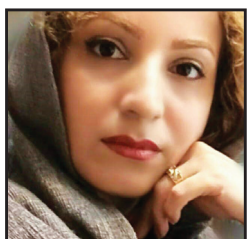




صفحه	۶
شماره	۳۰۴۷
سال بیست و هفتم	



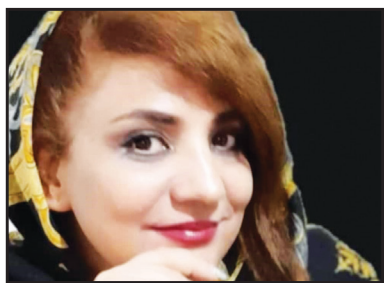
شاعر: رویا ابراهیمی

اشک در آغوش غرور

می ریزد تا از درد لبریز شود!
فرو می ریزد
کوه غروری که از خشک سالی باور هایش /
تَرک دارد!
- چه لحظه های جان سوزی؛
مرگ را / زندگی کردن!

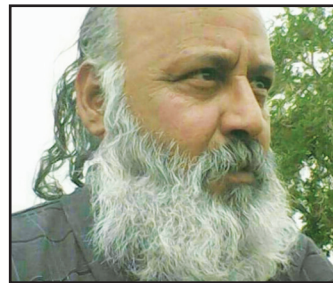
شنیدنی است بغض
وقتی که اشک /
در آغوش غرور
زندانی است!
وقتی که فریاد،
تکه های قلب شکسته ام را / در کاسه صبر

تاریخ	۲۲
فروردین	۱۴۰۰
یکشنبه	



شاعر: سیما خادمی

بهار آمده ولی شقایقی هنوز نه
دوباره سیزده شده تو عاشقی هنوز نه
گره به موی خود دگر به جای سبزه می زخم
که وا شود به پنجه ای تو لایقی هنوز نه
بدون واهمه بیا به چشم من نگاه کن
برای باور دلم تو صادقی هنوز نه
نگاه من به چشم تو پر از ترانه و غزل
برای شاعری من تو ناطقی هنوز نه
در اوج غصه های دل چه مبرم است شانه ات
تو خنده لبم میان حق هقی هنوز نه
دلیل و منطقی کجا برای زنده بودنم
نفس نفس بهانه ای به منطقی هنوز نه
دروغ سیزده بگو به عادت همیشگی
به راستی رسیده ای به منطقی هنوز نه
دلم شکسته عمری و ندیده اشک من کسی
برای قلب خسته ام تو مشغلی هنوز نه
برای وحی آیه ی مرا بخوان حرا شدم
برای معجزه بگو تو خالقی هنوز نه



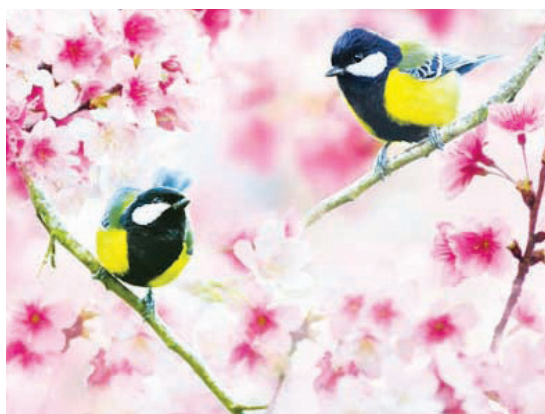
شاعر: کیهان ژولیده انارکی

پگاه
در تو غزلی خفته پر از برق نگاهت
با چشم و دوا بروی قشنگ ورخ ماهت
عمریست خمار می گلگون تو هستم
مجنون شده ام در همه دم چشم به راحت
ترسم که شبی کشته ی مژگان تو گردم
بیچاره شوم با خم ابروی سیاهت
روزی تو نوشتی همه ی درد دلت را
گفتی غزلی ناب شده ناله و آهت
بانوی غزل خوان در میکده ی عشق
روشن کنی امروز دلم را به پگاهت
وقتی که ردیف غزلم گشته وداعت
گفتی که خدا باد تورا پشت و پناحت
باید بروی شاعر (ژولیده) از این شهر
پایان شده این روز تو و عمر تباهت



شاعر: علی الوندی

طلوع صبح می چرخد به سمت بادنوروزی
چراغ لاله راباید به جان و دل برافروزی
نوید عشق می آید الایا ایها الساقی
بچرخان ساغرمی را برای روز بهروزی
سخندانی به شعر تریبه دندان گیر خواهد کرد
به قول پیر فرزانه اگر با جان بیامیزی
از آن بهتر چنان باشد که یارت همنشین باشد
تو را با عشق نوشاند قلندروار می سوزی
خموشی پیشه کن در محضر استاد ای عاشق
که چشم از چشمه ساقی به چشم یار بردوزی
کلاس عاشقی باز معلم منتظر باشد
که درس عشق را از ساغروساقی بیاموزی



شاعر: هرمز فرهادی بابادی

از تیغ یال صبح
هوا روبه روشنی ست
با تو
شعاع خوشه ی خوشه ی خورشید دیدنی ست
تا در پگاه باغ دلم راه می روی
تربافه های ناز گل سرخ چیدنی ست
هر لحظه بیشتر به تو مشتاق می شوم
شوقم شبیه کودک و عشق تو بستنی ست
ای آنکه در کتاب دلم قصه می شوی
این قصه با زبان من و عشق گفتنی ست
پرواز را چگونه به خاطر بیاورم ؟
وقتی پرنده در قفس عشق مردنی ست
با من بمان
با تو در آینه ی خیال
تصویر های ناب غزل آفریدنی ست
زیباترین شعر دوبیتی ی چشم توست
شعری ست ناب ناب
ولی ناسرودنی ست
آخر چگونه پیر علمدار شهر شعر؟
چون کودکی
به شعر دلت آزمودنی ست؟



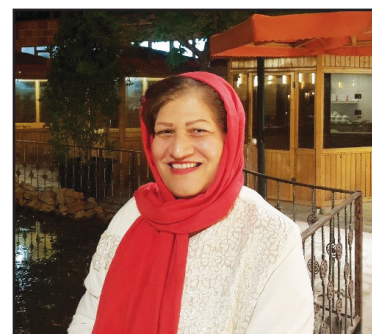
شاعر: شهناز کریمی

شد هوا مست و بهاری و قناری هر دم
از سر ذوق ، به گرد گل ما ، در پرواز
ماه حیران شد و اسپند به اسپندان ریخت
تا که ماه شب من، شعبده را کرد آغاز
حافظ خوش سخن از پرده ی رازش فرمود
ترک شیراز به دیدار غزل آمده باز
ترک شیراز ، به دیدار غزل آمده باز
فصل عشق است و ز سر باز نهاد آن همه ناز
روی خورشید شکفته ست و زمین غرق جنون
دل بجوش آمده از دیدن این سوز و گداز
حافظ از شاخه نباتش به من ارزانی داد
یک گل سرخ به شکرانه ی صد راز و نیاز



منتظر داستان و اشعار شما هستیم
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به
دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل
ارسال نمایید.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد
است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.
toloudaily@gmail.com
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی - هنری: اشرف السادات کمانی

دریای آب روشن ما را سراب کرد
آنقدر خسته ام که تفاوت نمی کند
دنیا چگونه چشم مرا تار و خواب کرد
شاید زمان به دست خودم بست گوش من
لب بستن و نگفتن از عشق، باب کرد
دستم شده به دامن فرزند زندگی
شاید که او سکوت مرا شعر ناب کرد
قولی زمان نداشت که رویش حساب کرد
یا عاشقانه باز به سوییشتاب کرد
چونکه زمانه ام شده پر نفرت و فریب
من را به آتش و تب عشقم کباب کرد
در دل نشاند خار دورویی و خستگی
با زخم جان، چگونه بگویم ثواب کرد
حرف دل و زبان زمان مثل هم نشد



شاعر: اشرف السادات کمانی